



هیچی هیچی هم که نه...

اما حوصله‌ی هیچ کدامشان  
را ندارم.



امروز هیچ کاری به ذهنم نمی‌رسد.

هیچ کار؟





بازی کنیم؟

با چی؟

برویم شنا کنیم؟



نه. دوست ندارم  
خیس شوم.

پس بلند شو اتاقت را جمع کن.

تازه مرتبش کرده‌ام...

می‌روم پیش دوستانم.  
شاید فکر بگری داشته باشند.

خوک‌ها  
چکمه

آقای خوک این جور وقت‌ها  
چه کار می‌کند؟

احتمالاً یک کار  
خسته‌کننده.

